

## بررسی قاعدهٔ جَبّ «الإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»

چکیده: از قواعد فقهی که در بخشی از احکام شرعی و مسائل برون‌مرزی اسلام نسبت به غیرمسلمانان مطرح است، «قاعدهٔ جَبّ» است که منطبق با آن نسبت به برخی از تخلقات و جرائم شرعی و حقوقی دوران کفر - از افراد غیرمسلمان که تشرف به دین مبین اسلام پیدا می‌کنند - از روی تفضل و رحمت الهی و به جهت تشویق و ترغیب کفار به اسلام، کیفر و مجازات برداشته شده و مورد مؤاخذه واقع نمی‌گردند؛ و نیز قضاء عباداتی از قبیل نماز، روزه و زکات که در حال کفر انجام نداده‌اند برابر با قاعدهٔ جَبّ ساقط می‌گردد و گفته می‌شود، اسلام گذشتهٔ آنها را به منزلهٔ عدم محسوب می‌کند. جَبّ در لغت به معنای قطع کردن، بریدن و یا ترک کردن است، بدین جهت وقتی گفته می‌شود، اسلام آنچه را در زمان کفر بوده، برمی‌دارد، بدین معنی است که اسلام دوران کافر بودن شخص را به دوران بعد از مسلمان شدن او وصل نمی‌کند، بلکه قطع کرده و در نظر نمی‌گیرد و مورد رحمت و رأفت قرار می‌دهد. در این مقاله ابتدا مقصود از کافر در شریعت اسلامی و مکلف بودن کفار به احکام شرعی تبیین گشته و آنگاه مفهوم و مفاد «قاعدهٔ جَبّ»، ثمرات حقوقی و فقهی آن، دلایل و مدارک آن و به‌طور کلی موارد شمول و عدم شمول آن به تفصیل مطرح گردیده است.

### مقدمه

از قواعد فقهی که در قسمی از احکام شرعی نسبت به غیرمسلمان مطرح است، «قاعدهٔ جَبّ» است. به فرض بیان می‌شود، اگر کافر مسلمان شود، قضاء عباداتی که در حال کفر به‌جا نیاورده همچون نماز و روزه، پرداخت زکات، اجراء حدود و مجازات

نسبت به تخلفات دوران کفر از او ساقط می‌گردد و مورد مؤاخذه واقع نمی‌گردد. «جَبَّ» در لغت به معنای قطع کردن، بریدن و یا ترک کردن است. (۱) بدین جهت وقتی گفته می‌شود، اسلام آنچه را در زمان کفر بوده برمی‌دارد بدین معنی است که اسلام دوران کافر بودن شخص را به دوران بعد از مسلمان شدن او وصل نمی‌کند بلکه قطع کرده و در نظر نمی‌گیرد و مورد رحمت و رأفت اسلامی قرار می‌دهد. تبیین قاعده فوق و مسائل مربوط به آن مستلزم بحث از جهات زیر است.

کافر در شریعت اسلامی

تکلیف کفار در فروع

مستندات قاعده جَبَّ

مفاد قاعده

موارد شمول قاعده

موارد عدم شمول قاعده

## کلیات: کافر در شریعت اسلامی

### کفر در لغت

کفر به معنای پوشانیدن و پنهان داشتن است. از این رو به شب و کشاورز کافر اطلاق می‌شود، کشاورز بذرا در زیر خاک و شب اشیاء خارجی را در تاریکی خود می‌پوشاند و نیز به خاک، قبر و ابر که حالت پوشانندگی می‌توانند داشته باشند بعضاً کافر اطلاق شده است. (۲) شخصی هم که سنکر چیزی باشد و حقایق مهمی را انکار نماید از نظر لغوی کافر به حساب می‌آید چنانکه در آیه «انا بکل کافرون» (۳) به همین معنی است. کفر پوشانیدن و کتمان آگاهانه است. از این رو نوعاً در تعریف کفر و کافر کلمه جحد و انکار به کار می‌رود.

در مفردات راغب در تعریف کفر و جحد آمده است: «الجحد نفی ما فی القلب اثباته و اثبات ما فی القلب نفیه» (۴) که مخالفت آگاهانه و عمدی را می‌رساند.

در صحاح جوهری نیز آمده است: «الجحد الانکار مع العلم» (۵)

در لسان‌العرب: «والکفر، التغطية و کفر الشیء کفره ای سترته ... و من ذلک سمی الکافر

کافراً لانه ستر نعم الله عزوجل.» (۶)

همچنین با توجه به معنای لغوی کفر به اعمالی که باعث آمرزش یا جبران گناه می شود کفّاره گفته می شود.

### کفر در قرآن کریم:

در قرآن کلمهٔ کفر و مشتقاتش نظیر کفّار، کافرون، یکفرون و ... بیش از پانصد مرتبه استعمال شده که در مجموع در چندین معنی به کار رفته است، در حدیثی از امام صادق (ع) وارد شده که فرمودند کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است. (۷)

۱. نفی وجود خداوند، در این معنی کافر به کسی اطلاق می شود که حقیقتاً وجود خدا یا نبوت پیامبر اکرم (ص) را منکر شود، مانند آیهٔ شریفهٔ «ان الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون» (۸) (برای کافران مساوی است که انذارشان دهی یا نه، ایمان نمی آورند).

۲. جحود، انکار خداوند علی رغم آنکه به وجود او علم و شناخت حاصل شده باشد مانند: «الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین» (۹) آنان که کفر ورزیدند پس وقتی به ایشان عرضه شده آنچه را می دانستند، پس لعنت خدا بر کافران.

۳. ترک واجب، یکی از موارد اطلاق کافر در قرآن مجید نسبت به انسان مؤمنی است که از اطاعت واجبات شرعی خود سر باز زند، مانند «أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض» (۱۰) پس آیا به بعضی از (واجبات) کتاب ایمان می آورید و به برخی دیگر کفر می ورزید.

۴. برائت، یکی دیگر از معانی کفر، بیزاری و دوری جستن است مثلاً حضرت ابراهیم به مخالفان خود فرمود: «و کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبداً حتی تؤمنوا بالله وحده» (۱۱) منظور از کفر در این آیهٔ شریفه اعلام بیزاری و برائت است.

۵. ناسپاسی (کفران نعمت) حضرت سلیمان که دارای اموال و دارایی بی شماری بود گفت: «هذا من فضل ربی لیلونی أالشکر ام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم» (۱۲) مقصود آن حضرت از این که فرمود: خداوند این همه اموال را به من داده تا مرا امتحان کند که شکر می کنم یا کفر می ورزم، کفران نعمت است.

### کافر در اصطلاح فقه

در فقه عنوان کافر در معنای گسترده‌ای کاربرد دارد و بر هر کس که منکر خداوند، توحید، نبوت و رسالت پیامبر اکرم (ص) یا یکی از ضروریات دین اسلام باشد، صدق می‌کند اعم از آنکه انکار از روی توجّه و معرفت (کافر معاند) یا از روی جهل و غفلت و تردید باشد که قدرت و استعداد تحقیق و تفحص را داشته باشد (کافر مقصّر) یا اینکه توان تتبع و فحص از حقانیت اسلام و خداوند را نداشته باشد (کافر قاصر).

به بیان منطقی بسیاری از فقیهان بین کفر و ایمان قائل به نسبت «عدم و ملکه» شدند به این معنی که مقصود از کفر، عدم ایمان است و هر انسانی که مؤمن نباشد خواه ناخواه کافر خواهد بود چه عدم ایمان مستند به جحد و انکار باشد و یا مستند به جهل و تردید. شیخ اعظم انصاری (ره) می‌نویسد: «فان انکار اصول الدین کالالهية و الرسالة لافرق فی تکفیرها بین ماکان بجحد مع العلم او شبهة.» (۱۳)

سید یزدی در «العروة الوثقی» می‌نویسد: «و المراد بالكافر من كان منکرا للالهية أو التوحيد أو الرسالة أو ضرورياً من ضروریات الدین، مع الالتفات ال کونه ضرورتاً بحيث يرجع انکاره الی انکار الرسالة.» (۱۴)

تطبیق عنوان «کافر» بر تمامی اصناف آن نزد فقهاء از مسلمّات فقهی به شمار می‌رود و قید «التفات» را صرفاً به ضروریات دین ارجاع می‌دهند که اگر کسی از روی علم و معرفت یکی از ضروریات دین از قبیل نماز و زکات را انکار نماید کافر محسوب می‌شود از بیان صاحب «العروة الوثقی» هم همین معنی استفاده می‌گردد.

فقیه مبرز حاج آقا رضا همدانی می‌پذیرند که شخص شاکّ در صورت عدم جحد در لغت کافر خوانده نمی‌شود، لکن در اصطلاح شارع، لسان روایات و فتاوی فقهاء عکس آن است، می‌گوید: الکفر لغة ضدّ الايمان فالشاک فی الله تعالى او فی وحدانيته أو فی رسالة الرسول (ص)، ما لم یجحد شيئاً منها لا یكون کافراً لغة و لکن الظاهر صدقه علیه فی عرف الشارع و المتشرعة كما یظهر ذلك بالتدبر فی النصوص و الفتاوی» (۱۵)

امام خمینی (ره) در کتاب «الطهارة» در تعریف و تعمیم کفر نیز قائل به نسبت عدم و ملکه بین کفر و اسلام است، «و الظاهر مقابله مع الاسلام تقابل العدم و الملكة و الکافر و غیر المسلم مساوقان فمن لم یعتقد بالالهية و لو لم یعتقد بخلافها ولم ینقدح فی ذهنه شیئی من

المعارف و مقابلاتها يكون كافراً و ما ذكرناه هو المرتكز عند المتشعبة و المستفاد من الأدلة» (۱۶)

### کافر در اصطلاح علم کلام

آنچه از کتب کلامی در تعریف کفر و کافر حاصل می‌شود همان معنایی است که فقها بیان داشتند، به این معنی که متکلمان نیز مانند فقیهان کفر را در مقابل اسلام تفسیر کرده و نسبت این دو را نسبت عدم و ملکه تبیین نموده‌اند، در اینجا مختصراً به تعریف بعضی متکلمان از کفر اشاره می‌کنیم: سید مرتضی علم‌الهدی: «قد اجتمعت الامة على ان الاخلال بمعرفة الله تعالى من توحیده و عدله و الاخلال بمعرفة نبوة رسوله (ص) کفر و لافرق في الاخلال بهذه المعارف بين الجهل و الشك او اعتقاد ما يقدح في حصولها» (۱۷)

علامه حلی در شرح عبارات خواجه طوسی: «الکفر فی العرف الشرعی هو عدم الايمان اما مع الضد بان يعتقد فسادها هو شرط فی الايمان أو بدون الضد كالشاك الخالي من الاعتقاد الصحيح او الباطل» (۱۸)

فخر رازی: «الکفر عدم تصدیق الرسول فی شیء مما علم مجیئه به ضرورة» (۱۹)  
قاضی عضد ایجی: «الکفر هو خلاف الايمان فهو عندنا عدم تصدیق الرسول فی بعض ما علم مجیئه به ضرورة» (۲۰)

فتنازانی: «الکفر عدم الايمان عما من شأنه من التکذیب لشموله الکافر الخالي عن التصديق و الکذب» (۲۱)

حاجی سبزواری: «و الکفر نفي قنية الايمان و هو کالايان أفنان فتقابله تقابل العدم و القنية» (۲۲)

از دیدگاه کلامی نظر به اینکه نسبت به عذاب اخروی کافر این اختلاف وجود دارد که برخی عذاب اخروی را تعمیم به تمامی اصناف کافر دانسته و برخی اختصاص به کافری می‌دانند که با علم و شناخت منکر خدا یا نبوت پیامبر اکرم (ص) گردد، تا حدودی در تقابل اسلام و کفر هم اختلاف حاصل گشته است.

متکفر معاصر شهید مطهری، نظر به مسأله علم و جهل کافر و یا تقصیر و قصور کافر

می‌نویسد: آنچه از نظر واقع با ارزش است اسلام واقعی است و آن این است که شخص قلباً در مقابل حقیقت تسلیم باشد، در دل را به روی حقیقت گشوده باشد تا آنجا که حق است بپذیرد و عمل کند، اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی، حقیقت اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره بی‌تقصیر باشد هرگز خداوند او را معذب نمی‌سازد او اهل نجات از دوزخ است. (۲۳)

ایشان در تعریف کفر معتقد به نماد و پوشانیدن عمدی حقیقت است و از این رو از منظر وی نه تنها امثال دکارت دانشمند نامی مسیحی کافر نیستند بلکه مسلم فطری نیز هستند.

این‌گونه اشخاص را نمی‌توان کافر خواند زیرا اینها عناد نمی‌ورزند. کافر ماجراجویی نمی‌نمایند، اینها در مقام پوشانیدن حقیقت نیستند. ماهیت کفر چیزی جز عناد و میل به پوشانیدن حقیقت نیست، اینها مسلم فطری می‌باشند، اینها را اگر چه مسلمان نمی‌توان نامید ولی کافر هم نمی‌توان خواند، زیرا تقابل مسلمان و کافر از قبیل تقابل ایجاب و سلب یا عدم و ملکه نیست بلکه از نوع تقابل ضدین است یعنی از نوع تقابل دو امر وجودی است نه از نوع تقابل یک امر وجودی و یک امر عدمی. (۲۴)

در نظر بسیاری از فقهاء هم با اینکه جاهل قاصر و غافل و شاک از نظر عنوان، کافر محسوب می‌شود و کفر را به امر عدمی (عدم‌الایمان) تفسیر کرده‌اند، لکن درباره عقاب و عذاب، کافر جاهل یا قاصر را مشمول عذاب و کیفر اخروی نمی‌دانند.

آیت‌الله محقق خوبی در این باره می‌نویسد: ان انکارها او الجهل بها يقتضى الحكم بكفر جاهلها او منكرها و ان لم يستحق لذلك العقاب لاستناد جهله الى قصوره و كونه من المستضعفين. (۲۵)

آیت‌الله حسینعلی منتظری نیز می‌نویسد: ان انكار الالهية و التوحيد و الرسالة موجب للكفر و لو كان عن جهل و قصور فان العذر و القصور و عدم العذاب امر و الاسلام و الاعتقاد به امر آخر فالمنكر لهذه الاصول او لواحد منها ليس مسلما و ان كان قاصراً معذوراً و لامحالة لعقاب عليه عقلاً فتدبر. (۲۶) در بحث از قاعده جیب با توجه به مدارک و دلایل آن که ذکر می‌شود مقصود از کافر تمامی اصناف آن به همان معنایی است که از دید فقهی و کلامی ذکر گردید.

## فصل اول. تکلیف غیرمسلمان در فروع

در بین متکلمین و فقهاء شیعه مشهور است که غیرمسلمانان هم مانند مسلمانان همچنان که به اصول عقاید تکلیف دارند، به فروع یا احکام شرعی نیز مکلف هستند، (۲۷) حتی برخی بر این حکم ادعاء اجماع نموده‌اند. (۲۸)

در بین دانشمندان اهل سنت نظریهٔ مکلف بودن غیرمسلمان به احکام شرعی مشهور است و کسانی که قایل به عدم تکلیف کافران در فروع می‌باشند اکثراً از علماء مذهب حنفیّه هستند. (۲۹)

بعضی از عالمان اخباری شیعه نیز همچون مولی محمد امین استرآبادی (۳۰) فیض کاشانی (۳۱) و شیخ یوسف بحرانی (۳۲) به عدم تکلیف کفار در فروع معتقد گشته‌اند. در این مسأله البته نظر سومی هم در بین برخی از دانشمندان عامه وجود دارد مبنی بر اینکه کفار صرفاً در جانب نواهی و محرّمات مکلف به احکام بوده ولی در جانب اوامر و واجبات، تکلیفی به عهدهٔ آنها نیست. از آن جهت که در اوامر احتیاج به قصد قربت بوده و در حال کفر صحیح نیست و کافر قدرت بر تحصیل قربت ندارد لیکن نسبت به موارد ترک نیاز به تحقق قصد قربت نیست. (۳۳)

### الف. دلایل قول به تکلیف

مستندات این حکم عموماً برگشت به این نکته دارد که اسلام، شرط وجوب تکلیف نیست و کفر هم که نقطهٔ مقابل اسلام است مانع از وجوب تکلیف نمی‌باشد، در اصطلاح گفته می‌شود، نسبت به مکلف بودن کافر، مقتضی موجود است و مانع مفقود، در اینکه مقتضی تکلیف وجود دارد، عمومیت و اطلاق آیات و روایاتی است که در این مسأله به آنها استناد می‌گردد از قبیل موارد زیر:

و لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً (۳۴)

ويل للمطففين الذين اذا اکتالوا علی الناس یتوفون (۳۵)

اذا التقى الختانان فقد وجب الغسل (۳۶)

و نسبت به عدم مانع بیان می‌شود، کفر نمی‌تواند مانع از وجوب تکلیف باشد جز اینکه در احکام عبادی، عدم کفر یا اسلام، شرط صحت عبادت است، اصولاً مسلمان

شدن و به دنبال آن احکام فرعی را انجام دادن در قدرت کافر بوده و او هم مانند مسلمان می‌تواند، ایمان بیاورد و به دنبال آن احکام شرعی را انجام دهد، هم چنان‌که در باب نماز، شخص محدث بایستی برای نماز تحصیل طهارت نماید در اینجا هم تحصیل ایمان و اسلام برای تحقق عبادت بر کافر واجب است، در واقع شرط اسلام، مقدمه و جویی نیست که وجوب تکلیف متوقف بر آن باشد بلکه مقدمه و جودی است آن هم در بخش عبادات، که صحت عبادت متوقف بر مسلمان بودن فرد است. (۳۷)

چنانچه کافر مکلف به احکام نباشد لازم می‌آید کافرانی که معصیتهای بزرگی مرتکب می‌شوند، مثلاً به بندگان خدا ظلم می‌کنند، بی‌گناهان را به قتل می‌رسانند، کعبه معظمه را ویران می‌سازند و چنین مواردی را انجام می‌دهند، با کسانی که معصیت نکرده و بلکه به انسانها خدمت می‌کنند و اعمال صالح انجام می‌دهند، مساوی و برابر به حساب بیایند، در حالی که عقل سلیم نمی‌پذیرد، ظالم و عادل یا خائن و خادم برابر باشند، افزون بر آن بسیاری از احکام شریعت اسلام و بلکه شرایع دینی دیگر، احکامی هستند که عقل حسن آنها را درک کرده یا به قبح آنها نظر می‌دهد مثل وجوب رد و دیعه، احسان به هم‌نوع، حرام بودن ظلم، در این‌گونه احکام، عقل به عمومیت آنها حکم می‌کند و کافر و مسلمان را به‌طور کلی شامل می‌گردد. (۳۸)

از ظاهر برخی آیات قرآنی نیز اجمالاً استفاده می‌شود که غیرمسلمان هم به احکام شرعی مکلف است، از قبیل آیات زیر:

فی جنات يتساءلون عن المجرمين، ما سلككم في سقر؟ قالوا لم نك من المصلين ولم نك نطعم المسكين... (۳۹)

فلا صدق و لاصلى و لكن كذب و تولى (۴۰)

و ويل للمشرکين، الذين لا يؤتون الزكاة و هم بالاخره هم کافرون (۴۱)

از مفاد قاعده جب هم استفاده می‌شود کفار مکلف به احکام شریعت اسلام هستند، زیرا اگر وجوب احکام شرعی اختصاص به مسلمانان داشته باشد. لازم می‌آید مضمون و مدلول قاعده جب، برداشتن شرک و کفر قبل از اسلام باشد و از کافری که مسلمان می‌شود صرفاً آثار مستقیم شرک و کفر بخشیده شود در حالی که چنانچه خواهیم گفت مفاد قاعده جب بعضی از احکام شرعی است همچون مجازات نسبت به قتل، زنا یا



برداشتن قضاء نماز و روزه‌هایی که در دوران کفر بجا نیاورده است، بنابراین طبق قاعدهٔ جبّ که گفته می‌شود: از کافر چنانچه مسلمان شود قسمی از آثار و احکام بخشیده می‌شود این خود بهترین دلیل بر این است که در حال کفر احکامی همچون نماز، روزه و زکات بر کافر واجب می‌باشد که البته به دلیل تفضّل و رحمت الهی نسبت به کافری که مسلمان می‌شود جبران آن خواسته نمی‌شود.

### ب. مفاد قاعدهٔ تکلیف

مراد از مکلف بودن کفار به احکام شرعی اشتراک کفار با مسلمانان در خطاب تکلیف است، یعنی حکم شرعی در مرتبهٔ جعل و فعلیت همانند مسلمان، کافر را هم شامل می‌شود و او را هم مورد خطاب قرار می‌دهد به طوری که کافر هم موظف به انجام اوامر و ترک نواهی الهی است، البته مسألهٔ مجازات و کیفر و عذاب مکلف متوقف بر تحقق مرتبهٔ تنجز است، در میان اصولیین معروف است که حکم شرعی دارای چهار مرتبه است، مرتبهٔ اقتضاء، مرتبهٔ جعل و انشاء، مرتبهٔ فعلیت و مرتبهٔ تنجز. (۴۲) مقصود از مرتبهٔ اقتضاء علم به مصالح و مفاسد موضوع است و مراد از مرتبهٔ جعل و انشاء مرحلهٔ وضع حکم و قانون است. منظور از مرتبهٔ فعلیت اعلام حکم به انبیاء و مبلغین الهی است که واسطهٔ ایصال حکم به مکلفین هستند، و مرتبهٔ تنجز هم وصول حکم به مکلفین و اطلاع آنها از حکم شرعی است، مادامی که تکلیف به مرحلهٔ آخر نرسیده باشد شخص مستحق ثواب و عقاب نیست، بنابراین نسبت به کافر هم عقاب و عذاب نسبت به ترک حکم متوقف بر اطلاع و التفات کافر از احکام شرعی است، و نوعاً مرحلهٔ تنجز حکم که شخص از حکم اطلاع پیدا کرده و آگاه شده باشد در مورد کفار تحقق پیدا نمی‌کند، زیرا غالباً به دلیل غفلت یا علم به خلاف مقررات اسلام، باعث گردیده که اعتقاد خودشان را صحیح بدانند و دین اسلام را غیر صحیح.

همچنین محل نزاع در قاعدهٔ تکلیف کفار در فروع، خصوص احکام تکلیفی و وضعی است که از ناحیهٔ اسلام ثابت گشته و از مختصات شریعت اسلامی است، اما احکامی که ریشه در جوامع بشری و ادیان الهی داشته و به طور کلی در دیدگاه عقل و عقلاء مطرح است، از طریق دلایل این قاعده ثابت نمی‌گردد بلکه راه اثبات آن دلیل عقل یا بناء عقلاء

و امثال آن است.

بنابراین چنانچه خواهیم گفت این‌گونه احکام همانطوری که از طریق قاعده تکلیف کفار در فروع ثابت نمی‌شود از طریق قاعده جب هم ساقط نمی‌گردد و از محل بحث موضوعاً و تخصصاً خارج است.

صاحب عناوین نیز ضمن تأیید مطلب فوق می‌نویسد: امکان دارد گفته شود نزاع تکلیف در احکام نسبت به آن دسته احکامی است که خصوصاً از طریق شریعت اسلام ثابت شده است، اما نسبت به مواردی که از مستقلات عقلیه است و عقل در مورد آنها حکم دارد همچون ظلم و ستم به بندگان و ... شکی نیست که کافر هم نسبت به آنها مؤاخذه و مورد عقاب واقع می‌شود و بر این اساس گفته می‌شود نسخ احکام شرایع قبلی که از مستقلات عقلی محسوب می‌شود توسط اسلام جایز نیست بلکه این‌گونه احکام منطبق با شرایع قبلی باقی است و چنانچه عملی به دلیل قبح عقلی که دارد در شریعت قبل از اسلام عقوبت بر آن در نظر گرفته شود در اسلام هم همین‌طور است. (۴۳)

بنابراین نسبت به آن دسته احکام وضعی و شرایط عقود و ایقاعات که در ادیان الهی و جوامع بشری وجود دارد که از طریق دلیل عقل یا بنا عقلاء ثابت می‌شود و بداهت عقلی به ضرورت و وجود آنها حکم می‌کند. همه انسانها از جمله کفار هم در برابر این‌گونه موارد وظیفه و تکلیف دارند از قبیل پرداخت دین، ضمانات، تعهدات، وفای به عهد و ... این‌گونه موارد از طریق ادله قاعده تکلیف کفار در احکام شرعی ثابت نمی‌شود و به شریعت خاصی هم ارتباط ندارد.

## فصل دوم. مستندات قاعده جب

فقهاء در اثبات قاعده جب به پاره‌ای از آیات قرآنی و حدیث معروف نبوی استناد جسته‌اند که هر یک مختصراً بررسی می‌شود.

الف. آیه: قل للذین کفروا ان ینتهوا ینفر لهم ما قد سلف و ان یرعدوا فقد مضت سنت

الاولین. (۴۴)

«به کسانی که کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند (و ایمان آورند) گذشته آنها بخشوده خواهد شد و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند نسبت به

گذشتگان دربارهٔ آنها جاری خواهد گشت.»

آیهٔ شریفه ظاهراً بیانگر این است که خروج از کفر و گرایش به اسلام موجب آمرزش خطاهای گذشتهٔ انسان بوده و عمومیت «ما» موصوله در آیه دلیل بر غفران مواردی است که در حال کفر از شخص صادر شده است.

فاضل مقداد در کنزالعرفان در باب صلاة به هنگام بحث از وجوب قضاء نماز بر مرتد اظهار داشتند: قضا نماز از کافر اصلی که مسلمان می‌شود به دلیل عمومیت جملهٔ «ماقد سلف» از آیهٔ شریفه ساقط است. (۴۵)

همچنین صاحب جواهر در باب صوم و زکات نسبت به سقوط قضاء روزه و زکات دوران کفر از کافری که مسلمان می‌شود به آیهٔ کریمهٔ فوق استدلال کرده است، (۴۶) لیکن به نظر می‌رسد آیهٔ شریفه صرفاً ناظر به بخشش گناهان و آمرزش خطاهای دوران کفر باشد و ارتباطی چندان به تدارک عبادات فوت شده و سقوط احکام نداشته باشد.

البته در بخش آیات به آیهٔ ۲۲ از سورهٔ نساء و آیهٔ ۹۵ از سورهٔ مائده نیز بر مفاد قاعدهٔ جب استدلال شده است ولیکن از آن جهت که استناد به آن آیات را کافی و وافی به مقصود نمی‌دانیم ذکر نمی‌کنیم.

ب. حدیث نبوی معروف «الاسلام یجب ما قبله» این روایت در کتب روایی شیعه و اهل سنت با اندک تفاوت لفظی از قول پیامبر اکرم (ص) ذکر گردیده و عمده دلیل قاعدهٔ جب همین حدیث است و حتی نام قاعده نیز از حدیث مزبور گرفته شده است.

ابن اثیر در توضیح مادهٔ جب آورده است: «منه الحدیث: انّ الاسلام یجب ما قبله و التوبة تجب ما قبلها» ای یقطعان و یمحوان ما کان قبلهما من الکفر و المعاصی و الذنوب» (۴۷)

در مجمع البحرین طریحی هم شاهد بر مادهٔ جب به عنوان حدیث پیامبر اکرم (ص) آمده است: «الاسلام یجب ما قبله و التوبة تجب ما قبلها من الکفر و المعاصی و الذنوب» (۴۸)

همین حدیث در لسان العرب در توضیح مادهٔ جب ذکر گردیده است.

ولیکن به نظر می‌رسد عبارت «من الکفر و المعاصی و الذنوب» که در مجمع البحرین آمده از متن حدیث نباشد و بلکه مأخوذ از تفسیر ابن اثیر در نهاییه باشد که ذکر شد، زیرا اگر خود کفر هم در متن حدیث بوده باشد لازم می‌آید منطبق با قاعدهٔ جب، اسلام، خود کفر را بردارد در حالی که چنانچه خواهد آمد مراد از جب، رفع مواردی است که در حال

کفر صورت گرفته و به اعتبار اسلام دارای عقوبت و کیفر و آثار است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه: «و قالو لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً» (۴۹) آمده است: این آیه در خصوص عبدالله بن ابی امیه، برادر ام سلمه نازل گشته و ماجرا چنین بوده که: برادر ام سلمه رسول خدا (ص) را به شدت تکذیب می کرد و از حضرت می خواست، که در صورت صحت ادعای نبوتش، از زمین برای آنها چشمه آبی ایجاد نماید، تا اینکه بعد از فتح مکه در حضور پیامبر اکرم (ص) اظهار اسلام کرد، پیامبر خدا (ص) از وی روی برگردانید و اسلام او را نپذیرفت، عبدالله به خواهرش ام سلمه روی آورد و گفت: پیامبر خدا (ص)، اسلام همه را پذیرفته است جز من، ام سلمه خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد و مطلب را به آن حضرت بازگو کرد، رسول خدا (ص) فرمود: برادر تو طوری مرا تکذیب کرده که هیچ کس آن گونه تکذیب نکرده است، به من گفته است به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین بر ما چشمه آبی ایجاد کنی (گویا آیه فوق هم به همین مطلب اشاره دارد) در این حال ام سلمه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا (ص) آیا شما نفرمودید: «الاسلام یحب ما قبله؟» پیامبر فرمود: بلی و در نهایت مسلمان شدن عبدالله بن ابی امیه را قبول کردند. (۵۰)

حدیث «الاسلام یحب ما قبله» در جریان مسلمان شدن مغیره بن شعبه نیز از قول رسول خدا (ص) در برخی از متون دینی وارد شده که به طور خلاصه ذکر می شود:

مغیره بن شعبه با گروهی از نبی مالک بعد از ورود بر مقوقس پادشاه مصر و ملاقات با ایشان، در راه بازگشت به مکه غافلگیرانه یاران خود را که مست شده بودند به قتل می رساند و با تصرف اموال آنان به مدینه می آید و اظهار اسلام کرده و خمس اموال را به رسول خدا (ص) عرضه می کند، در این حال پیامبر اکرم (ص) اسلام وی را می پذیرد ولی خمس اموال را قبول نمی کند و مغیره را با این بیان سرزنش می کند که: «هذا غدر و لاخیر فیه» رفتار رسول خدا (ص) مغیره را از جهت قصاص به وحشت می اندازد و سعی در پنهان شدن خود می کند، که در این حال پیامبر خدا (ص) می فرماید: الاسلام یحب ما قبله. (۵۱)

در خصوص مسلمان شدن ابن ابی سرح برادر عثمان در تاریخ ثبت است که: عثمان در نزد رسول خدا (ص) نسبت به خطاهای برادرش در دوران کفر وساطت و طلب

بخشش نمود که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «الاسلام یجب ما قبله» (۵۲) در رابطه با مسلمان شدن هبّار بن أسود بن مطلب نیز وارد شده است: آن شخص خدمت رسول خدا (ص) می‌آید و شهادتین را جاری ساخته و مسلمان می‌شود و از رسول خدا طلب عفو و بخشش می‌نماید، در این حال رسول گرامی اسلام فرمودند: «قد عفوت عنک و قد احسن الله الیک حیث هداک الی الاسلام و الاسلام یجب ما قبله» (۵۳) در جامع الصغیر سیوطی (۵۴) و غوالی اللثالی ابن ابی جمهور (۵۵) هم حدیث جبّ از قول رسول خدا وارد شده است.

همین‌طور در کنز العمال به الفاظ مختلف از قول پیامبر اکرم (ص) و برخی از اصحاب حدیث جبّ نقل گردیده است. از جمله: الاسلام یحب ما کان قبله» (۵۶) و این عبارت: «اما علمت انّ الاسلام یهدم ما کان قبله و انّ الهجرة تهدم ما کان قبلها و انّ الحجّ یهدم ما کان قبله» (۵۷)

روایت دیگری است که مردی نزد خلیفهٔ دوم آمد، گفت: همسرم را در دوران جاهلیت یک طلاق و در اسلام نیز دو طلاق داده‌ام حکم آن چیست؟ عمر پاسخ را به امیرالمؤمنین علی (ع) واگذار کرد، در این حالت حضرت فرمودند: «هدم الاسلام ما کان قبله هی عندک علی واحدة» (۵۸)

حدیث جبّ در اکثر نقلها همان‌طور که دیدیم «مرسل» (۵۹) بوده و به دلیل ارسال ضعیف محسوب گشته و به همین جهت برخی، از جمله صاحب مدارک قائل به عدم اعتبار آن شده‌اند (۶۰) ولیکن بسیاری از فقهاء متذکر شدند به دلیل شهرت آن در بین اصحاب و عمل فقهاء معتبر گشته و ضعف آن جبران گردیده است (۶۱)، حتی برخی با توجه به کثرت نقل حدیث مزبور و ذکر آن به عبارات مختلف گفته‌اند: ظاهراً حدیث از تواتر اجمالی برخوردار می‌باشد. (۶۲) بدین معنی که نسبت به صدور مضمون آن از پیامبر اکرم (ص) علم اجمالی حاصل می‌شود هر چند در ضمن داستانه‌های متعدّد و الفاظ مختلف نقل شده است.

صاحب عناوین نیز تصریح نمودند: حدیث مزبور از احادیث مسلم‌الصدور است. (۶۳) محقق همدانی (حاج آقا رضا) هم بیان داشتند: حدیث جبّ از حیث سند و دلالت مورد قبول و خالی از مناقشه است. (۶۴)

ج. از موارد دیگری که می‌تواند به‌عنوان مستند قاعدهٔ جبّ واقع شود، سیرهٔ پیامبر اکرم (ص) نسبت به کسانی است که مسلمان می‌شدند، زیرا رسول خدا (ص) کافرانی را که مسلمان می‌شدند به قضاء عبادات فوت شدهٔ آنان نسبت به دوران کفر تکلیف نمی‌کردند و یا آنها را به پرداخت زکات دوران قبل از اسلام موظّف نمی‌نمودند با اینکه اموالشان باقی بود. (۶۵)

### فصل سوم. مفاد قاعدهٔ جبّ

#### الف. افعال غیر مسلمانان و احکام اسلام

در تبیین مفاد قاعدهٔ جبّ و اینکه موارد شمول و عدم شمول آن چه می‌باشد؟ در آغاز افعال غیر مسلمان را در تطبیق با مقررات آئین اسلام ذکر کرده و آنگاه با ذکر چند نکته مدلول و مفاد قاعدهٔ جبّ را بیان می‌نماییم.

اهمّ افعال کافر در تطبیق با احکام اسلامی به شرح زیر می‌باشد:

۱. آنچه که معصیت الهی محسوب می‌گردد. همچون کفر، ظلم، فساد در زمین و مانند آن.

۲. افعالی که در اثر ترک آن قضا وجود دارد همچون نماز و روزه‌ای که کافر در حال کفر انجام نداده است.

۳. اعمالی که قضاء ندارد بلکه با وجود شرایط آن دائمی است مانند حجّ که هرگاه کافر مستطیع باشد و بعداً فقیر شود و آنگاه مسلمان گردد.

۴. مواردی که نسبت به آنها حق شرعی تعلق بگیرد و کافر در حال کفر انجام نداده باشد و سپس مسلمان شود، مثل اموالی که بر آن زکات تعلق می‌گیرد.

۵. احکام تکلیفی که در اسلام برای آنها، حدّ شرعی مقرر گشته است، مثل شرب خمر، زنا، محاربه و...

۶. فعلی که در شرع اسلام قصاص دارد ولیکن در عرف خردمندان ممکن است قصاصی نداشته باشد.

۷. فعلی که در هر دین و آئینی و عرف عقلاء قصاص دارد مثل قتل انسانهای نیکوکار.

۸. آنچه که از نظر شرع اسلام اثر وضعی دارد همچون سه طلاقه کردن زن، عقود و

ایقاعات.

۹. مواردی که دارای اثر وضعی است و موضوعش هم باقی است، مثل جنابت و نجاست که به دنبال آن، غسل بر شخص واجب می‌شود.
۱۰. آنچه که مشترک بین عقیدهٔ خودش و اسلام است، همچون وجوب وفاء به نذر چنانچه کافر نذر کرده باشد صدقه‌ای بدهد و وفاء به نذر هم در عقیدهٔ او واجب باشد ولیکن مخالفت با نذرش نموده و آنگاه مسلمان شده باشد.
۱۱. دیون و بدهیهایی که به عهدهٔ فرد می‌باشد. مثل قرض، مهریهٔ همسر که قبل از پرداخت آنها مسلمان شود یا ضمانات و تعهدات مالی که شخص در اثر اتلاف مال دیگری یا سرقت در زمان کفر به عهده‌اش باشد و آنگاه مسلمان شود.
- بی‌شک قاعدهٔ جبّ همهٔ موارد ذکر شدهٔ فوق را شامل نمی‌گردد و این‌طور نیست که در اسلام و مقررات آن، کلیهٔ سوابق کافر اعم از افعال، عقود، ایقاعات و آثار وضعی تمام اعمال کافر بعد از مسلمان‌شدنش نادیده گرفته شود، بلکه با توجه به قیود و معیارهای زیر که به عنوان مفاد و مدلول قاعده از مدارک و مستندات آن استفاده می‌گردد، مشخص می‌شود.
- اولاً: مفهوم عرفی قاعدهٔ جبّ چنین است که هر فعل یا ترک فعل و اعتقاد یا عدم اعتقاد و هر قولی که در جاهلیت بر آن عقوبت و کیفری مترتب نبوده اما در اسلام دارای آثار و کیفر می‌باشد، با مسلمان شدن کافر اثری بر آن مترتب نمی‌گردد. (۶۶)
- از این مطلب استفاده می‌شود، احکام عقلایی یا مواردی که در جوامع بشری و ادیان الهی دارای کیفر و اثر بوده و آن کیفر و اثر، مخصوص آیین اسلام نیست، مشمول قاعدهٔ جبّ واقع نمی‌گردد.
- ثانیاً: قاعدهٔ جبّ یک حکم امتثالی است که به جهت تشویق کفار در گرایش به اسلام صادر گشته که اعلام می‌دارد کافرانی که به دلیل اعمال زشت و گناهان گذشتهٔ خود، ترس این دارند که اگر مسلمان شوند در آسایش و امنیت نخواهند بود و نسبت به اعمال بد خود بازخواست می‌شوند، مطمئن باشند، این‌طور نیست بلکه چنانچه مسلمان شوند، مجازات، کفاره یا قضاء عباداتی که نداده‌اند از عهدهٔ آنها برداشته می‌شود. (۶۷)
- این حکم در واقع یک حکم شرعی سیاسی است که موجب تمایل انسانها به قبول اسلام می‌گردد. زیرا افراد کافری که تمایل به پذیرش اسلام پیدا می‌کنند با توجه به

خطاهای فراوان گذشته خود ممکن است ملسمان نشوند، لذا خداوند متعال لطف خود را شامل حال آنها کرده و اعلام داشته، وضعیت قبلی آنها را در نظر نمی‌گیرد، این حقیقت را از ادله و مدارک قاعده جبّ و از قضایایی همچون مسلمان شدن، مغیره بن شعبه، هباربن أسود و عبدالله بن اُبی امیه، در صدر اسلام به وضوح می‌توان استنباط کرد که حاکی از منّت و لطف و تفضّل الهی بر کسانی است که تشرّف به اسلام پیدا و مورد عفو و بخشش و رأفت اسلامی قرار گرفتند با اینکه اعمال زشت آنها و گناہانی که از آنها صادر شده بود کم نبوده است.

ثالثاً: با توجه به دلایل و مدارک قاعده جبّ و سیره پیامبر اکرم (ص) و به ویژه امتنایی بودن این حکم، بسیاری از فقیهان گفته‌اند: محدوده شمول قاعده جبّ، حقوق الهی است و اگر فعلی دارای دو جنبه حق الله و حق الناس باشد، جنبه حق الله آن مشمول قاعده جبّ است، به فرض اگر کافری در حال کفر سرقت کرده باشد و قبل از بازگرداندن مال مالک مسلمان گردد، حدّ سرقت از او برداشته می‌شود ولیکن ضمان او و أخذ مال از او برای صاحب مال باقی است، و همچنین حقوق الناسی که از حق خداوند سرچشمه گرفته و از جانب الهی برای مردم قرار داده شده است همچون زکات. (۶۸)

حال با توجه به موارد سه‌گانه فوق که به عنوان مفاد و مدلول قاعده ذکر گردید به تفصیل موارد شمول و عدم شمول آن را بررسی می‌نماییم.

### ب. موارد شمول قاعده جبّ

۱. آثار خود شرک و کفر که به کافر نسبت داده می‌شود با مسلمان شدن کافر برداشته می‌شود و بدون شک مشمول قاعده واقع گشته و این‌طور فرض می‌شود که گویا شخص کافر نبوده است، بنابراین عذاب اخروی هم نسبت به کفر قبل از اسلام مترتب نمی‌گردد. هر چند کافر در پایان عمرش مسلمان شود و دوران مسلمان بودنش به مراتب کمتر از دوران کافر بودنش باشد، همین که مسلمان شد طاهر محسوب می‌گردد و مؤاخذه اخروی هم از این بابت ندارد و بلکه گفته می‌شود قدر متیقّن از آیات قرآنی و حدیث «الاسلام یجب ما قبله» همین است.

۲. واجبات عبادی و حقوق الهی اعم از واجبات بدنی محض مثل نماز و واجبات



مالی محض همچون زکات و واجبات مرکب از بدنی و مالی همچون حج مشمول قاعده است. بنابراین از کافر قضاء نمازهایی که بر او واجب بوده و بجا نیآورده و هم‌اکنون مسلمان شده است ساقط و منتفی است و زکاتی که بر او واجب بوده و پرداخت نکرده است، بعد از مسلمان شدن زکاتِ دوران کفر از او ساقط می‌گردد، هر چند حد نصاب از اموالی که زکات بر آن تعلق می‌گیرد باقی باشد. (۶۹)

نظر به مطالب ذکر شده ممکن است سؤال شود، زکات چون حق فقراء و مستمندان است از حقوق الناس به حساب می‌آید و بنابر قاعده نمی‌بایست مشمول قاعدهٔ جبّ گردد.

در جواب بیان می‌داریم، حقوق الناس به حسب متعارف دو نوع است. یک نوع حقوق و مواردی است که در جوامع بشری وجود دارد و خردمندان به آن توجه داشته و آنها را تأسیس کرده‌اند و شارع مقدس هم به نحوی آنها را امضا و تأیید نموده است همچون، دیون و ضمانات، این موارد چنان‌که ذکر خواهد شد مشمول قاعدهٔ جبّ واقع نمی‌گردند.

نوع دیگر آن دسته از حقوق الناس می‌باشد که در اصل، شارع تأسیس کرده و از مواردی است که در شریعت اسلام ثابت گشته و چنانچه وضع آن به دست شارع بوده رفع آن هم توسط شارع جایز است، زکات از این دسته می‌باشد که قطعاً قاعدهٔ جبّ آن را شامل می‌شود و معمولاً در عرف عقلاء از این نوع موارد که در شرع اسلام برای افرادی قرار داده شده است مانند زکات و شفعه، حق الناس تعبیر نمی‌گردد.

بیشتر فقهاء نسبت به سقوط قضاء عباداتی از قبیل نماز و روزه از شخص کافر که مسلمان می‌شود و در دوران کفر عمل نکرده است به همین قاعده استناد کرده‌اند. (۷۰)

صاحب جواهر در باب صوم نوشته است: کافر اصلی هر چند نماز بر او واجب است لیکن قضاء آنچه در حال کفر از او فوت شده بر او واجب نیست به دلیل «الاسلام یجبّ ما قبله» گذشتهٔ او به منزلهٔ عدم محسوب می‌شود. (۷۱)

۳. اعمال و جرایمی که خصوصاً در شرع اسلام نسبت به ارتکاب آنها، مجازات و کیفر تعیین شده است از قبیل زنا، سرقت و قذف مشمول قاعدهٔ جبّ است که با مسلمان شدن کافر اثری بر آن مترتب نخواهد گشت. بنابراین اگر فردی در زمان کفر مرتکب زنا یا

سرقت و مانند آن گردد، عموم قاعدهٔ جبّ این موارد را در برگرفته و حدی جاری نخواهد شد، و همچنین حکم تکلیفی و آثار شرعی که برای گناهیانی از قبیل زنا در شرع مقدس اسلام نسبت به زانی یا زانیه وجود دارد از کافری که مسلمان می‌شود چنانچه در حال کفر مرتکب زنا شده باشد برداشته می‌شود و لحاظ نمی‌گردد.

محقق بجنوردی در این باره می‌نویسد: به فرض اگر مردی در حال کفر با زن شوهرداری عمل خلاف شرع (زنا) انجام داده باشد یا با زن مطلقه‌ای در ایام عده‌اش زنا کند حرمت ازدواج آن مرد با آن زن با مسلمان شدن مرد برداشته می‌شود و یا اگر مرد کافری با زنی زنا کند حرام بودن دختر یا مادر آن زن بر آن مرد با اسلام آوردن مرد کافر مرتفع می‌گردد و همواره چنین آثاری در این مسأله منطبق با قاعدهٔ جبّ برداشته می‌شود. (۷۲)

۴. عقود و ایقاعات همچون بیع، نکاح و طلاق که از کافر در حال کفر صادر می‌گردد، چنانچه فاقد بعضی از شرایط صحت باشد که در اسلام معتبر است، به فرض در حال کفر مالی را به قیمت مجهول بفروشد، یا به مهریهٔ مجهول ازدواج نماید و یا همسرش را بدون حضور دو شاهد عادل طلاق دهد، منطبق با قاعدهٔ جبّ که گفته شد مواردی را در بر می‌گیرد که آن آثار به اعتبار اسلام وجود داشته باشد. این موارد را نیز شامل می‌گردد. بنابراین در مسائل فوق حکم به بطلان بیع، نکاح یا طلاق داده نمی‌شود، بلکه از روی رحمت و لطف الهی مورد عفو واقع گشته و حکم به صحت داده می‌شود. (۷۳)

اما نسبت به قضیهٔ مشخصی که در دوران کفر و عصر جاهلیت همسرش را طلاق داده بود که امیرالمؤمنین علی (ع)، آن را به منزلهٔ عدم در نظر گرفته بود (۷۴) باید گفت: بطلان آن طلاق به طور کلی منظور نیست بلکه بدین معنی است که آن طلاق با دو طلاقی که بعد از مسلمان شدن فرد انجام گرفته به عنوان سه طلاق حساب نشود که موجب حرمت گردد و به سبب حکم شرعی فرض نشود که احتیاج به گرفتن مُحَلَّل داشته باشد.

### ج. موارد عدم شمول قاعدهٔ جبّ

۱. آثار وضعی عقود و ایقاعاتی که در دوران کافر بودن شخص حاصل گشته یا دین و ضمانتی که مستلزم ایفاء تعهدات از جانب کافر در قبال دیگران است موضوعاً و تخصصاً

از شمول قاعدهٔ جبّ خارج هستند، زیرا همچنان که اشاره گردید قاعدهٔ جبّ مواردی را شامل می‌گردد که آثارش از ناحیهٔ اسلام بوده باشد در حالی که در مورد عقود و ایقاعات و اصل تعهدات چنین نیست بلکه در بناء عقلاء شرایع دینی و جوامع بشری، این حکم وجود دارد که اگر کسی بدهی یا تعهد مالی نسبت به دیگری داشته باشد موظف به پرداخت آن است، و دیگر اینکه آثار وضعی و این‌گونه تعهدات از حقوق اجتماع و مردم می‌باشد که مبنای آن حکم عقل یا بناء عقلاء است و از حقوق الهی یا حق الناسی که منشأ آن حق الله باشد، نیست و افزون بر آن قاعدهٔ جبّ یک حکم امتنانی و از جهت تفضّل الهی بر کسی است که به اسلام تمایل پیدا می‌کند، که البته امتنان به کافر نباید به گونه‌ای باشد که بر خلاف امتنان بر دیگران باشد و نسبت به سایرین ضرر و خسارت ایجاد نماید.

البته مواردی از عقود و ایقاعات که قاعدهٔ جبّ آنها را در بر می‌گرفت با این مورد که قاعده آنها را شامل نمی‌شود منافات ندارد زیرا در موارد شمول به احکامی اشاره شد که آثار و ویژگیهایی در شریعت اسلام داشته و به اعتبار اسلام، آن شرایط مطرح گردیده است، که قطعاً قاعدهٔ جبّ آنها را در بر می‌گیرد. منتهی در همین خصوص نیز چنانچه بعد از مسلمان شدن امکان انطباق حکم بر اساس اسلام برای شخص باشد، قاعدهٔ جبّ نسبت به بعد از اسلام و بقاء حکم را شامل نمی‌گردد، مثلاً اگر فرد مجوسی با مادر، خواهر یا دخترش ازدواج نماید و آنگاه مسلمان شود با توجه به شمول قاعده، گذشتهٔ آن به منزلهٔ عدم فرض می‌گردد و عمل حرام به حساب نمی‌آید. اما اثر شرعی آن که بقاء نکاح حتی بعد از اسلام باشد در نظر گرفته نمی‌شود بلکه طبق احکام و مقررات اسلامی حکم به بطلان این ازدواج داده می‌شود. (۷۵)

۲. نسبت به قصاص نفس و موارد مشابه آن در اینکه قاعدهٔ جبّ آنها را در بر می‌گیرد؟ یا خیر؟ اگر حکم قصاص از احکامی باشد که عقول بشری بدان راهی نداشته باشد و بناء خردمندان بر آن نباشد. چنانچه ممکن است با توجه به آیهٔ شریفهٔ «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» (۷۶) همین را بگوییم که حکم قصاص، حکم الهی است که در آغاز عقل بشری چنین قضاوتی ندارد بلکه به ارشاد از ناحیهٔ شرع نیازمند است. در این صورت مقتضای حدیث جبّ، سقوط قصاص از کافری خواهد بود که مسلمان

می‌شود به‌ویژه در مسأله ثبوت دیه بر عاقله که اصولاً حکم عقلی یا عقلایی نیست. اما اگر مسأله قصاص نفس و موارد مشابه آن را از مسائلی بدانیم که در شرایع دینی و جوامع بشری وجود داشته باشد و از احکام عقلایی به حساب بیاوریم، در این صورت این مورد هم تخصصاً و موضوعاً از شمول قاعده خارج می‌گردد، برخی از فقهاء بر همین مبنی قصاص نفس و نظایر آن همچون دیون و ضمانات را از احکام عقلایی به حساب آورده و از شمول قاعده جبّ خارج دانستند.

لیکن در این مسأله با توجه به سیره پیامبر اکرم (ص) در جریان مسلمان شدن مغیره بن شعبه که علاوه بر اعمال زشت دیگر، مرتکب قتل هم شده بود و رسول خدا (ص) فرمودند: «الاسلام یجب ما قبله» (۷۷) و نیز در جریان اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء و در قضیه فتح مکه معظمه از موضع قدرت و امتنان بر امت فرمودند: «الا و ان کل شیء من امر الجاهلیة موضوع تحت قدمی هاتین و دماء الجاهلیة موضوعة» (۷۸) احتمال دارد قصاص نفس هم داخل در قاعده جبّ باشد.

آیت‌الله محقق بجنوردی می‌نویسد: مسأله کلی قصاص، نفس و نظایر آن موضوعاً از قاعده جبّ خارج است ولی نسبت به عفو مغیره بن شعبه و برداشتن دیه از کفار صدر اسلام که مسلمان می‌شدند به دلیل خاص می‌باشد که رسول خدا (ص) فرمودند: «کل دم کان فی الجاهلیة فهو تحت قدمی هاتین» (۷۹)

برخی نیز این مسأله را در سیره رسول خدا (ص) مقطعی دانسته و گفته‌اند: محتمل است به این دلیل باشد که چون در دوران جاهلیت و قبل از اسلام در بین اعراب جنگ و جدال فراوان بوده و قتل و خونریزی فراوان واقع می‌گشت، اگر بنا می‌بود بعد از مسلمان شدن قبایل مختلف عرب، نسبت به آن خونها و قتلها قصاص صورت می‌گرفت و حتی نسبت به غزوات تاریخ اسلام که افراد زیادی از مسلمانان در آن جنگها توسط کفار به شهادت رسیدند بعد از گرایش به اسلام هم قاتلین مؤاخذه و قصاص می‌شدند، ناامنی، اختلاف و رعب و وحشت زیادی در بین مردم حاصل می‌گشت در نتیجه با اهداف کلی اسلام که برای جوامع انسانی، آسایش، امنیت، صلح و انسان‌دوستی را طالب است، سازگار نمی‌افتاد.

افزون بر آن گسترش اسلام و استحکام پایه‌های حکومتی آن احتیاج به اتخاذ چنین

سیاستی از جانب رسول خدا (ص) داشت، لذا در سیرهٔ پیامبر اکرم (ص) دیده یا شنیده نشده که آن بزرگوار کسی را از این جهت نسبت به دوران کفر قبل از اسلام مورد قصاص قرار داده باشد. (۸۰) و اگر ظاهراً در قضیهٔ عفو از قصاص نسبت به مغیرهٔ بن شعبه فرمودند: «الاسلام یجبّ ما قبله» با توجه به وضعیت خاص آن عصر بوده که توضیح داده شد، به تعبیر دیگر این مورد و موارد نظیر آن در قصاص نفس، مشمول قاعدهٔ جبّ واقع شده است، ولی اینطور نیست که در هر شرایطی، کافری قتل یا جنایتی مرتکب گردد و آنگاه مسلمان شود و حکم قصاص نسبت به او برداشته شود.

۳. در مواردی که عملی در اسلام شرط صحت یا شرط چیز دیگری قرار گرفته باشد مثل طهارت که شرط صحت نماز است، قاعدهٔ جبّ شامل نمی‌گردد.

بنابراین کسی که در زمان کفر مُحَدِّث به حَدِّث اکبر یا حَدِّث اصغر باشد به استناد قاعدهٔ جبّ، وجوب غسل یا وضو و تیمّم بدل از آن دو از وی ساقط نمی‌گردد، یعنی نمی‌توان حدث دوران کفر را با قاعدهٔ جبّ رفع کرد، زیرا شرط صحت نماز در اسلام، طهارت است و مفروض این است که شخص بعد از مسلمان شدن فعلاً محدث است و واجد شرط نیست و لازم است شرط صحت را تحصیل نماید.

افزون بر آن اگر گفته شود: ممکن است قبل از مسلمان شدن تحصیل طهارت کرده باشد، پاسخ داده می‌شود: طهارت شرعی از کافر در حال کفر صحیح نیست زیرا طهارت احتیاج به قصد قربت دارد که در حال کفر از کافر حاصل نمی‌شود، زیرا معرفت حقیقی و اعتقاد واقعی به خداوند ندارد. (۸۱)

بیشتر فقیهان تصریح نمودند، آثار حَدِّث دوران کفر با مسلمان شدن، منتفی نگشته و مشمول قاعدهٔ جبّ واقع نمی‌گردد.

شهید ثانی در باب غسل جنابت از «مسالک» می‌نویسد: امکان دارد گفته شود بعد از مسلمان شدن وجوب غسل نسبت به مواردی ساقط باشد که غسل کردن شرط صحت آن نیست. (۸۲)

از این بیان به وضوح فهمیده می‌شود چنانچه غسل، شرط عبادت باشد نمی‌توان به استناد قاعدهٔ جبّ به سقوط آن بعد از مسلمان شدن کافر قایل شد.

صاحب «مفتاح الکرامة» از قول محقق ثانی آورده است: مسألهٔ سقوط تحصیل

طهارت از محدث که مسلمان می شود از شمول قاعده جبّ خارج است. (۸۳)  
 محقق همدانی هم در این باره می نویسد: شکی نیست که احتیاط ایجاب می کند  
 بگوییم بر کسی که مسلمان می شود و قبل از اسلام آوردن محدث بوده است، غسل  
 جنابت واجب است، هر چند به عدم تکلیف او در حال کفر نظر دهیم، زیرا وضعیت این  
 شخص همچون شخص به خواب رفته و بیهوش و مانند آن است که اگرچه به هنگام  
 جنب شدن مکلف نیستند و لیکن بعد از اجتماع شرایط تکلیف، عمومیت آیه شریفه «و  
 ان کنتم جنباً فاطهروا» (۸۴)

و حدیث «اذا دخل الوقت وجب الصلاة والطهور» او را هم شامل می گردد و منافات با  
 حدیث جبّ ندارد زیرا وجوب غسل بر کسی که مسلمان می شود از امور لاحق می باشد  
 و حدیث جبّ آن را شامل نمی شود و ایجاد شدن سبب غسل هم قبل از مسلمان شدن  
 در این مسأله فایده ای ندارد چه اینکه، اسلام موارد فعل و ترکی را که در حال کفر صادر  
 می شود و معصیت محسوب می گردد مورد عفو و بخشش قرار می دهد نه اینکه هر چه  
 از کافر در حال کفر صادر می گردد و آثار وضعی و قهری دارد و خصوصاً به وجه  
 غیرحرام حاصل شده باشد مثل اینکه بول کرده یا محتلم شده باشد، اسلام بخواهد آنها  
 را بردارد، بنابراین همچنان که بدن یا لباس شخصی نجس بوده باشد و با مسلمان شدن  
 او پاک نمی شود، محدث بودن فرد هم که مانع نماز خواندن می باشد با مسلمان شدن او  
 مرتفع نمی گردد. (۸۵)

۴. عناوین و اضافات تکوینی هم از شمول قاعده جبّ خارج بوده و نسبت ایجاد شده  
 به واسطه ولادت یا رضاع همچنان باقی خواهد بود، مانند نسبت برادری، خواهری،  
 عمه، خاله و... احکام اسلام بر آنها مترتب می گردد، یعنی نمی توان نسبت ایجاد شده  
 به واسطه ولادت یا رضاع و شیرخوردن در زمان کفر را به استناد قاعده جبّ منتفی  
 دانست، زیرا همان طور که ذکر شد این عناوین و نسبتها، اضافات تکوینی هستند که  
 به واسطه ولادت یا شیر دادن حاصل گشته و موضوع حرمت واقع نمی گردد، افزون بر آن  
 گفته شد، قاعده جبّ حکم امتنانی است که آثار و تبعاتی را که در اسلام معصیت به  
 حساب می آید و منتسب به کافر است رفع می کند.

البته اگر بگوییم قاعده جبّ به طور کلی فعل صادر شده در حال کفر را به منزله عدم

در نظر می‌گیرد حتی نسبت به آثار تکوینی آن، امکان دارد در این صورت قاعدهٔ جبّ، عناوین و اضافات تکوینی از قبیل آثار ولادت و رضاع را هم شامل گردد و نسبت حاصل شده از آن طریق منتفی گردد، همچنان‌که نسبت ولادت از طریق زنا این‌گونه است که نسبت فرزنددی و غیره ایجاد نمی‌گردد. (۸۶)

### نتیجه و پیشنهاد

در پایان یادآوری می‌شود: آن دسته از احکام فقهی که مربوط به غیرمسلمانان بوده و آثار وضعی و حقوقی خاصی به دنبال دارد، در قوانین موضوعهٔ جمهوری اسلامی ایران جز در موارد بسیار اندک (۸۷) ذکر نگردیده است، شایسته است اینگونه احکام و مقررات که مبین دیدگاه خاص اسلام نسبت به غیرمسلمانان می‌باشد در قوانین حقوقی به تناسب بخشهای مختلف مطرح گردد، همچون پاره‌ای از احکام و مقرراتی که مستفاد از قاعدهٔ جبّ بوده و در حقوق خانواده یا در قانون مجازات اسلامی قابل طرح است، تا بدین وسیله لطف و رحمت خداوندی و تفضل الهی نسبت به غیرمسلمانان در پرتو قوانین مختلف تبیین گردد و باعث تمایل بیشتر انسانها در گرایش به دین مبین اسلام شود و از شریعت اسلام چهرهٔ خشن و سخت در انظار و اذهان منعکس نگردد.

اسلام آیین فطرت انسانی است و برابر با نیازهای فطری پاسخهای مناسب دارد، و نیز اسلام داعیهٔ جهانی و جاودانی داشته و مخاطبان آیات قرآنی عموم مردم هستند از هر نژاد و مسلک و ملیتی که باشند. (۸۸) پیامبر اسلام به عنوان آخرین رسول الهی بر همهٔ جهانیان به پیامبری مبعوث گشته و بر همگان بشیر و نذیر و رحمت است. (۸۹)

همین‌طور اسلام دین رحمت و سلیم و صلح است و اجبار و اکراه بر پذیرش ایمان را خلاف مشیّت الهی دانسته است. (۹۰) و وظیفهٔ رسول خدا را تنها رساندن پیام الهی می‌شمارد، (۹۱) و تبلیغ پیام دین را نیز به شیوهٔ منطقی و مسالمت‌آمیز استوار ساخته و بر این اساس همه را به توحید فراخوانده است. (۹۲)

مراقبت از حقوق، احترام به شخصیت، حفظ کرامت ذاتی انسانها، رعایت عدالت در روابط اجتماعی و انسانی با کافران، ایجاد ارتباط با دولتها و ملتها، گسترش روابط در پرتو اصول و ارزشها... از قوانین عمومی و بین‌الملل اسلام به‌شمار آمده و ویژهٔ گروه و قوم

خاصی نیست. (۹۳)

بنابراین شایسته است در قوانین ما که اصل دوم قانون اساسی، نظام جمهوری اسلامی را مبتنی بر کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خداوند می‌داند، برای تحقق واقعی کرامت انسانی، مقررات حقوقی اسلام در بخش روابط با غیرمسلمانان و کسانی که تشنه عدالت و اخلاق انسانی هستند، مدون گشته و به روش قانونمند گسترش یابد.

### یادداشت‌ها

۱. ابن ثیر، النهایه، ج ۱/۲۳۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ه.ش. - جبران مسعود، الرائد / ۴۹۸، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ دوم، ۱۹۶۷ م - طریحی، مجمع البحرین، ج ۲/۲۱ (تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۵ ه.ش).
۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵/۱۴۷ (قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ه.ق).
۳. قصص ۴۸/۲۸.
۴. راغب اصفهانی، مفردات، ماده کفر، انتشارات مرتضوی.
۵. جوهری، «الصحاح» ج ۲/۸۰۷، انتشارات امیری.
۶. ابن منظور، همان کتاب، ج ۵/۱۴۷، ماده کفر.
۷. کلینی، اصول کافی (با ترجمه فارسی) ج ۴/۱۰۳ (تهران: انتشارات علمیة اسلامیة).
۸. بقره ۶/۲.
۹. بقره ۸۹/۲.
۱۰. بقره ۸۵/۲.
۱۱. ممتحنه ۴/۶۰.
۱۲. نمل ۴۰/۲۷.
۱۳. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، باب النجاسات (الثامن الکافر)، چاپ رحلی بدون صفحه.
۱۴. سید محمد کاظم طباطبایی، العروة الوثقی، کتاب الطهارة، فصل النجاسات (قم: اسماعیلیان، ۴۱۰ ه.ق).
۱۵. حاج آقا رضا همدانی، کتاب الطهارة، ۵۶۳ چاپ رحلی، ۱۳۸۶ ه.ق.
۱۶. امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳/۳۱۴ (نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۹ ه.ق).
۱۷. سید مرتضی، الذخیره، ۵۳۴ (قم: انتشارات اسلامی).
۱۸. علامه حلی، کشف المراد، آخر بحث معاد (قم: انتشارات اسلامی).



۱۹. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۸/۲ و ۳۷، چاپ بیروت.
۲۰. قاضی عضد ایجی، شرح المواقف، ج ۳۳۱/۸.
۲۱. سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۲۲۴/۵.
۲۲. حاجی سبزواری، شرح المنظومه، طبع قدیم.
۲۳. مرتضی مطهری، عدل الهی، ۳۱۹ (قم: انتشارات صدرا).
۲۴. همان منبع، ص ۳۲۰.
۲۵. محقق خوئی، التفتیح، کتاب الطهارة، ج ۵۸/۲ (قم: دارالهادی، چاپ سوم).
۲۶. حسینعلی منتظری، کتاب الزکاة، ج ۱۴/۱ (قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۴ ه.ق.).
۲۷. محقق حلی، المعبر، ج ۴۹۰/۲ (قم: مؤسسهٔ سیدالشهداء، ۱۳۶۴ ه.ق.). - سید مرتضی علم الهدی رسائل، ۱۵۴ (قم: دارالقرآن الکریم ۴۰۵ ه.ق.). - ابن زهرهٔ حلبی، غنیة النزوع (مطبوع در الجوامع الفقهیة) ۵۲۹ (تهران: انتشارات جهان).
۲۸. میرفتاح مراغی، العناوین ۱۸۱، عنوان ۹۰ نسخهٔ خطی چاپ ۱۲۷۴ ه.ق. - علامهٔ حلی: منتهی المطلب، ج ۱۸۸/۲ (مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۳ ه.ق.).
۲۹. ابو حامد غزالی، المستصفی، ج ۹۱/۱، بیروت: دارالفکر- آسنوی شافعی، نهاية السؤل، ج ۳۶۹/۱، قاهره عالم الکتب.
۳۰. استرآبادی، الفوائد المدینه، ۲۲۶، چاپ سنگی (تهران ۱۳۲۱ ه.ق.).
۳۱. فیض کاشانی، الوافی، ج ۸۲/۲ (اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ ه.ق.). - تفسیر صافی، ج ۳۵۳/۴ (مشهد: دارالمرتضی).
۳۲. بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۳۹/۳ (بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ه.ق.).
۳۳. سیدمرتضی، الذریعه، ج ۷۷/۱ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.).
۳۴. آل عمران ۹۷/۳.
۳۵. مطفین ۱/۸۳ و ۲.
۳۶. کلینی، الفروع من الکافی، ج ۴۶/۳ ح ۲ از قول امام رضا (ع) وارد شده است - شیخ طوسی، التهذیب، ج ۱۱۸/۱، ح ۳۱۱ (بیروت: دارصعب، ۱۴۰۱ ه.ق.).
۳۷. سیدمرتضی، پیشین، ج ۷۵/۱ - غزالی، پیشین، ج ۹۱/۱.
۳۸. منتظری، همان کتاب، ج ۱۲۷/۱.
۳۹. مدثر ۴۰/۷۴ الی ۴۷.
۴۰. قیامت ۳۱/۷۵ و ۳۲.
۴۱. فصلت ۶/۴۱ و ۷.
۴۲. آخوند خراسانی، کفایة الاصول ۲۹۷/، مبحث قطع (قم: مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۴ ه.ق.).

۴۳. میرفتاح مراغی، همان کتاب، ص ۳۹۴.
۴۴. أنفال ۳۸/۸.
۴۵. فاضل مقداد: کنزالعرفان، ج ۱/۱۶۶ (تهران: انتشارات مرتضوی).
۴۶. جواهرالکلام، ج ۱۷/۲۱۰ (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، چاپ هفتم.
۴۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۱/۲۳۴.
۴۸. طریحی، پیشین، ج ۲/۲۱.
۴۹. اسراء ۱۷/۹۰.
۵۰. علی ابن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲/۲۶ (بیروت: دارالسورور)، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
۵۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰/۹ و ۱۰، داراحیاء الکتب العربیه، چاپ دوم - احمد بن حنبل، مسند، ج ۴/۱۹۹ و ۲۰۴ و ۲۰۵ (بیروت: دارالفکر).
۵۲. حلبی شافعی، السیره الحلبیه، ج ۳/۱۰۵ (بیروت: مکتبه الاسلامیه).
۵۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۳، جزء ۶/۲۸۰ (بیروت: دارالکتب العلمیه ۱۸۵۳ م).
۵۴. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱/۱۶۰، حرف الف (بیروت: دارالکتب العلمیه).
۵۵. ابن ابی جمهور، غوالی اللثالی، ج ۲/۵۴، ح ۱۴۵ (قم: مطبعة سیدالشهداء ۱۴۰۳ ه.ق.).
۵۶. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱/۱۷ ح ۲۴۳ (بیروت: مؤسسه الرساله).
۵۷. همان منبع، ج ۲۴۷.
۵۸. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰/۲۳۰ (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.ق.).
۵۹. مُرسَل در لغت یعنی قطع شده و در اصطلاح به حدیثی گفته می‌شود که راوی حدیث را از قول معصوم نقل نماید ولیکن او را درک نکرده باشد مثلاً فردی از تابعین بدون واسطه حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) نقل نماید، حدیث مرسل در نزد بسیاری از فقهاء از انواع حدیث ضعیف شمرده شده و قائل به عدم حجیت آن شده‌اند، (شهید ثانی، الدرایه/۴۷، قم: انتشارات فیروزآبادی، چاپ سوم، ۱۳۶۸ ه.ش.).
۶۰. موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ج ۵/۴۲ (قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه.ق.).
۶۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵/۶۲ (بیروت: دار احیاء التراث العربی) - محقق همدانی، مصباح الفقیه، کتاب الزکاة، ص ۱۷ (قم: انتشارات مصطفوی) - سید محسن حکیم، مستمسک العروة، ج ۷/۵۲ (قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.).
۶۲. حسینعلی منتظری، همان کتاب، ج ۱/۱۳۹.
۶۳. میرفتاح مراغی، همان کتاب، ص ۳۳۷.
۶۴. محقق همدانی، همان کتاب، ص ۱۷.
۶۵. فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ج ۱/۲۶۱ (قم: چاپخانه مهر ۱۴۱۶ ه.ق.).

۶۶. موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۴۲/۱ (قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۳ ه. ق.).  
۶۷. همان منبع، ص ۴۳.
۶۸. حسین عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۳۸۱/۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی - مصطفوی، القواعد، ۳۷/، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق.
۶۹. محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۲۱۰/۱۷.
۷۰. همان منبع، ج ۶۲/۱۵.
۷۱. همان منبع، ج ۲۱۰/۱۷.
۷۲. محقق بجنوردی، همان کتاب، ج ۴۴/۱.
۷۳. فاضل لنکرانی، همان کتاب، ج ۴۴/۱.
۷۴. علامه مجلسی، پیشین، ج ۲۳۰/۴۰ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.).
۷۵. فاضل لنکرانی، همان منبع، ج ۲۷۰/۱.
۷۶. بقره ۱۷۹/۲.
۷۷. ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۹/۲۰ و ۱۰.
۷۸. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶۷۴/۲ (بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه. ق.).
۷۹. بجنوردی، پیشین، ج ۴۴/۱.
۸۰. مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۱۸۲/۲ (قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین.).
۸۱. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱۲۷/۱، مسأله ۷۰ (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ه. ق.).
۸۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۸/۱ (قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳، ه. ق.).
۸۳. حسین عاملی، همان کتاب، ج ۳۸۱/۳.
۸۴. مائده ۶/۵.
۸۵. محقق همدانی، مصباح الفقیه، (کتاب الطهاره)، مبحث غسل جنابت.
۸۶. موسوی بجنوردی، همان منبع، ج ۴۵/۱.
۸۷. مثلاً در قانون مدنی ایران ماده ۸۸۱ مکرر آمده است: کافر از مسلم ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری مسلم باشد وراث کافر ارث نمی برند، اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند (قانون مدنی، تدوین فرج الله قربانی، تهران: انتشارات دانشور).
۸۸. یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً (اعراف ۱۵۸/۷) یا ایها الناس اعبدوا ربکم (بقره ۲۱/۲).
۸۹. و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً (سباء ۲۸/۳۴).
۹۰. و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً. أفانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین (یونس ۹۹/۱۰).
۹۱. و ما علی الرسول الا البلاغ (مائده ۹۹/۵).

٩٢. ادع الى السبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن (نحل ١٦/١٢٥).
٩٣. لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبروهم و تقسطوا اليهم ان الله يجب المقسطين (ممتحنه ٨/٦٠).